



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
تقسیمات مناسبات بین ادله	۲
تعارض و تراحم	۲
تکرار بحث	۶
در عالم عقل	۶
تشابه و تفاوت نظام عقلی و نظام شرعی	۷
نکته مهم	۷
تراحم:	۷



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت

پیشگفتار

در بیان نکات تکمیلی نظریات ارائه شده در باب حسن و قبح و ملازمه بودیم. یکی از مسائلی که آن هفته مطرح کردیم و نیاز به تکمیل است و در بحث‌های آینده عدل و ظلم اثر دارد و اصولاً در بحث نسبت شرع با عقل تأثیر دارد و به همین دلیل هم جزو مکملات نظریات حسن و قبح و ملازمه قرار دادیم، بحث تراحم ملاکات و تراحم احکام عقل بود.

تقسیمات مناسبات بین ادله

و بحث هفته قبل را با یک بازسازی اعاده می‌کنیم و آن این سؤال بود که در احکام شرع و خطابات شرع یک نظام هست که در مناسبات بین خطابات مطرح می‌شود که اینجا این‌طور گفته شده است که؛

تعارض و تراحم

در تعارض هم به مستقر و غیرمستقر تقسیم می‌شود و در تعارض غیرمستقر یک نظاماتی وجود دارد که عبارت است از تقیید و تخصیص، تخصص، حکومت، ورود و امثال اینها، اینها تعارض غیرمستقر است که ادله باهمین نسبتی برقرار می‌کند از جمله مهم‌ترین آنها، این نسب است که دو تا باهم می‌سنجیم می‌بینیم تخصص شد این با آن ربطی ندارد یا تخصیص شد یا حکومت شد، یا ورود شد. اینها احوالی است که در مناسبات ادله با یکدیگر پیدا می‌شود.

در تعارض مستقر وارد نظام مرجحات و تساقط و تخییر و قواعدی که برای آن ذکر شده است می‌شود. بنابراین تعارض هست و تراحم و تعارض هم غیرمستقر و مستقر وجود دارد و غیرمستقر احوالی دارد که اشاره شد و مستقر هم مرحله‌ای دارد که جای خود. در تراحم، قاعده تراحم آن اهم و مهم و این مسائل است، در تراحم این را فرموده‌اند؛ هم مرحوم نائینی و بزرگان که یک تراحم ثبوتی هست و یک تراحم اثباتی.

تراحم ثبوتی دست خود جاعل و مولا و مقنن است، می‌بیند اینجا مالیات را قرار بدهد، یک مفسده‌ای دارد، یک مصلحتی دارد، باید کسر و انکسار بکند او یک تصمیمی بگیرد. تراحم ملاکی و ثبوتی است که این ربطی به تراحم اصطلاحی که ما می‌گوییم ندارد. یک نوع هم تراحم اثباتی هست که مولا حرف خود را نهایی کرده است و اقتضای ملاک هم تمام شده است و انتخاب شده است منتهی در مقام امثال من قدرت بر جمع ندارم، فرموده است غریق را نجات بده، الان دو نفر هستند و یکی از آن دو را بیشتر نمی‌توانم نجات بدهم یا می‌گوید نجات بده، اینجا متوقف بر این است که ماشین کسی یا خانه کسی را غصب بکنم، این تراحمات در مقام اثباتی و امثال است.

این سامانه کلی نسبت ادله در شرع این است. پس در مناسبات ادله باهم دیگر تراحم و تعارض وجود دارد در تعارض مستقر و غیرمستقر وجود دارد، غیرمستقر همان احوالی است که تخصص و تخصیص و... است در مستقر هم آن مراحل است



در تراحم هم اگر معنای عام بگیریم، تراحم ملاکی وجود دارد و تراحم اثباتی است. این سامانه کلی است که در نظام تقنین و در قواعد فقهی و اصولی ما ملاحظه کردید.

سؤالی که اینجا مطرح است این است که این سامانه به این شکل در احکام عقلی هم جاری هست یا خیر؟ این سؤال کلی تر است که این سامانه چند قسمی با اضلاع و ابعاد که ذکر شد، اینجا هم هست یا خیر؟ یعنی اینجا هم می‌توانیم بگوییم همان تقسیم در احکام عقل هست، یا اینکه اصلاً نیست یا اینکه تفصیلی است؟ تقسیم به تعارض و تراحم و تعارض هم مستقر و غیرمستقر و تراحم، تراحم ملاکی و ثبوتی و تراحم اثباتی و در مقام امثال.

عین اینها در احکام عقل وجود دارد یا خیر؟

در اینجا این نکته را توجه کنید که در تقنین و جعل و اعتبارات تقنینی و ظاهری، آن تقسیم تعارض و مستقر و غیرمستقر مطرح می‌شود و در این نوع جعل و اعتباراتی که مقنین عرفی یا شرعی دارند، آن نظام چند ضلعی تعارض و تراحم با تقسیمات ذیل آن متصور است.

یک سؤالی که قبل از این سؤال اینجا وجود دارد این است که در خود شرع یا در تقنین هم این تقسیماتی که گفته می‌شود از جمله تخصیص و تقييد و حکومت و ورود و امثال اینها یعنی مشخصاً این احوال برجسته در تعارض غیرمستقر که عبارت است از تخصیص و تقييد و حکومت و ورود و امثال اینها، اینها در خود شرع و در خود تقنین هم سؤال است که اینها در چه مستوایی صدق می‌کند و انطباق می‌کند؟

آنجا هم ممکن است کسی بگوید برای مقام اثبات است، مقام ارائه خطاب و دلیل است و البته آثاری دارد به لحاظ تمسک به اطلاق وعدم اطلاق و عموم، اما همان‌جا هم اگر برویم در متن واقع و جعل واقعی متن واقع ببینیم ممکن است کسی بگوید آنجا اینها نیست، این در مقام جعل ظاهری و مقام اثبات است اکرم العلما آمده است و بعد لا تکریم العالم الفاسق آمده است. این در مقام اثبات و ظاهر و ویتترین جعل و خطابات است.

اما اگر در مرتبه جعل واقعی و عالم ثبوت، عالم جدی ثبوتی، آنجا هم دیگر تخصیص نیست، حکم روی یک موضوع با قیودی آمده است، منتهی وقتی می‌خواهد ارائه بکند، دو سه خطاب را می‌آورد می‌گوید نسبت اینها را بسنج، بگو این از آن نسبت بیرون رفت و الا در عالم واقع و عالم ثبوت، ضیق فهم الرکیه است، به عبارت دیگر در مقام اراده استعمالیه است و ظواهر است که این مناسبات چندگانه تخصیص و تقييد و حکومت و ورود و امثال اینها مطرح می‌شود و الا در عالم اراده جدیه آنچه ما داریم همان تخصیص است،

پس این نظام تعارض که یک بال از آن دو بال کلی بود؛ گفتیم تعارض و تراحم وجود دارد، تعارض هم دو بال داشت؛ مستقر و غیرمستقر.

ممکن است کسی بگوید که این قواعد تخصیص و تقييد و حکومت و ورود مثل آن قواعدی که در تعارض مستقر هست، در تعارض مستقر می‌گوییم، تعارض که استقرار پیدا کرد، سراغ مرجحات برو، با ترتیب و اختلافاتی که دارد، مرجحات نبود آن وقت تساقط می‌کند و آن وقت سراغ عام فوق و امثال اینها و اگر هم نبود، اصل عملی.



تمام اینها برای عالم اثبات و ارادات استعمالیه و ظواهر است و الا در عالم ثبوت اگر برویم و عالم اراده جدیه و جعل واقعی برویم ممکن است کسی بگوید آنجا تخصص و شمول است، یا یک چیزی در جعل ثبوتی نفس الامری است؛ شمول می شود و یا نیست، تخصص می شود.

نظام قواعد تعارض مستقر و غیرمستقر برای مرحله اثبات است، مرحله اراده استعمالیه است و تنظیمات خطابات است، این هم طبیعی بوده است، عالم طبیعت این جور است، نه هیچ مقنن این طور است، خدا و پیامبر و ائمه هم قرارشان این است که از قرآن تا روایات بگیریم، قرار این است که روی یک روال عادی و عرفی تدریجی این احکام ارائه بشود.

نظام ارتباطی انسانها و نظام الفاظ و نظام بیان و تفهیم و تفهم این عالم طبیعت این اقتضای پیدایش ظهور و اجمال دارد. این لازمه طبیعت است عین اینکه بگوییم لازمه این عالم آن محدودیت های تکوینی است، در این عالم می گوید چرا یکی این جور شد و یکی آن جور؟ یکی تام شد و یکی ناقص شد؟ می گوییم جعل این بسیط است، این عالم را که جعل می کند، طبیعت این جعل این است که در این عالم همه مثل هم نیستند، کم و زیاد دارد یکی این جور است و یکی آن جور.

در عالم الفاظ و ارتباطات اجتماعی میان انسانها هم این طور است، همین که انسان اجتماعی شد و صاحب نطق شد و صاحب ادبیات شد و نظام ارتباطی و تفهیم و تفهم پیدا شد، طبیعتش این است که همه چیز نص نیست، ظهور پیدا می شود بلکه اجمال هم پیدا می شود. همه اینها مربوط به تنگناهای این عالم طبیعت است و اقتضائات قهری این جهان طبیعت است، این عالم طبیعت و این عالم محدود اقتضای هم کاستی ها و تفاوت های در عالم تکوین دارد و از جمله شرور، یکی از وجوهی که حل شر می کنند همین است می گویند شر لازم طبیعی و قهری این عالم است که این هم فی الجمله این حرف درست است.

که خیلی از شرور لازمه قهری و قصری این عالم است، این عالم اگر بخواهد عالم ماده باشد این قصر هم در آن هست، این شر هم در آن پیدا می شود و این عالم هم اگر عالم انسانی طبیعی باشد نظام تفهیم و تفهم آن یک نظام این شکلی می شود که در آن اراده های استعمالیه بیان می شود و این اراده های استعمالیه و ویرین های ارائه شده، شمایل ارائه شده از آن اراده های واقعی مبتلای به اجمال و ظهور و امثال اینها می شود و در اثر این قانونی که بر عالم و نظام تفهیم و تفهم ما حاکم است، آن وقت تعارض پیدا می شود.

تعارض برای این ظرف است، ظرف الفاظ است، ظرف اراده های استعمالی است، آن وقت ما تقسیم بر مستقر و غیرمستقر می کنیم و با همان قواعدی که ذیل آن اشاره شد، مواجه می شویم.

این در مرحله و ظرف عالم طبیعت و عالم اراده های استعمالی و به کارگیری الفاظ این احوال عارض می شود و قوانین آن هم طبعاً تنظیم می شود

اما اگر از این مستوی بالا بیاییم آن هم در جاعل و مشرعی که خداست که محیط است حکیم است، عالم است در آن مرتبه لوح محفوظ، در مرتبه عالم نفس الامر و ثبوت احکام و قوانین و معارف، در آن عالم گزاره های ثابتی هست که هر کدام همه خصوصیات در آن ملحوظ است یعنی آن جور نیست که بگوییم اکرم العالم بعد برویم این روایت و آن روایت را ببینیم و ده تا قید بخورد. آنجا، آنکه اراده واقعی به آن تعلق گرفته است، اراده ثبوتی و جدی به آن تعلق گرفته است عالم است با این ده تا قید است. آن متعلق وجوب یا استحباب است و غیر از آن هم در مقام نیست، یعنی تخصصاً ثابت است.

پس ما می توانیم بگوییم همان طور که گفته شده است احکام عقلیه در آن لا تخصیص فی الاحکام العقلیه می توانیم در احکام شرعی تفصیل بدهیم؛



به اینکه در احکام شرعی در ظرف عالم اثبات و عالم الفاظ و عالم ارادات استعمالیه که طبیعت این عالم است، هناك تخصیص، تقیید، حکومت، ورود

اما در ظرف دیگر و دوم و متعالی، لوح محفوظ، اراه جدیه، نفس الامر و ثبوت معارف و تعالیم دین و احکام و قواعد که آن ظرف ممکن است لفظ به این معنای اینجا نداشته باشد ولی جعل در آن مقام هست، در آن مقام که لفظی نیست و اراده جدیه است و اگر هم لفظ باشد در یکی از مراتب آن، دچار این ابهام نیست، در آن عالم ممکن است بگویم لا تخصیص، ولا تقیید و لا حکومت و لا ورود در آن احکام نفس الامریه.

نکته اصلی این است که در عالم اثبات و ارادات استعمالیه، تغییر وجود دارد اما در آن ظرف و مستوی عالی و راقی تغییر وجود ندارد، یک جواری ازلی و ابدی است البته ممکن است یک گزاره شخصی باشد و ممکن است گزاره عام تر باشد با درجاتی که دارد. لذا عموم و خصوص هست، ولی عموم و تخصیص نیست، که بگویم تغییر می شود، آن که فی نفس الامر جعل می شود و ثابت است می تواند یک قاعده عامی باشد و می تواند یک امر خیلی محدودی باشد و حتی می تواند شخصی باشد، شخصی یا محدود یا خیلی عام و شامل، این تقسیمات آنجا هست ولی تغییر و تقیید نیست.

در مقنن های عرفی، در نفس الامر آن می شود برای اینکه مشهور به جعل است، اول قانون مالیات گذاشته است بر خانه های خالی، در شورای نگهبان خیلی اشکال گرفته شد، آن مقنن اصلی که در مجلس بود خیلی از چیزها را توجه نداشت، آن ها توجه دادند. لذا تخصیص و تقیید و حکومت و ورود و تغییر مفاد آن دلیل، یا به دلیل جهل در مقنن است که اینها بر او عارض می شود در نفس الامر او این تغییر ایجاد می شود یا به دلیل این است که در عالم اثبات و الفاظ و قوانین عادی عقلایی قرار گرفته است، یکی از این دو موجب پیدایش تخصیص است در شرع البته منحصر در آن دومی است و جهل نیست، نفس الامر شارع هیچ تغییری در آن نیست، ولی عالم اثبات و داد و سند الفاظ و گفتگوهای لفظی و تفهیم و تفهیم مبتلای به این تخصیص و تقیید و امثال اینها می شود و همین طور مبتلای به آن تعارض مستقر می شود.

تعارض مستقر چرا پیدا شده است (دیروز یا پریروز در اصول گفتیم) که آن جلد آخر بحوث مرحوم شهید صدر ببینید، ایشان یک بحث استطاردی آنجا آورده اند که چرا ما در شریعت مبتلای به این همه روایات متعارض شده ایم، حدود هشت دلیل ذکر کرده اند همه آن دلیل ها به خاطر احوال ثانوی است، امام محدود بوده است، مبتلای به تقیه شده است، ناچار بوده است این طور یا آن طور بگوید و بخشی از آن طبیعی است و بخشی هم عمدی است.

عرض کردیم پیدایش اجمال، بخشی طبیعت این عالم است و بخشی از آن ممکن است متکلم مهندسی بکند، تولید اجمال بکند. آن هم در تعارض غیرمستقر این جور است و هم در تعارض مستقر هم همین است. یک بخشی از این تعارضات به طور طبیعی در این نظام دینی پیدا شده است، یک بخشی را هم امام می فرماید من عمداً این جوری گفتم، در مواردی دیده اید، برای اینکه سر ما مکتوم بماند، برای اینکه زراره مصون بماند، در مورد زراره چقدر ذم وجود دارد، همان زرارهای که در روایت می گوید لولا این چهار نفر (زراره و ابو بصیر و...) اگر اینها نبودند لاندست آثار الدین. درباره او خود امام بدگویی کرده است، یک جایی هم که سؤال می کنند می فرماید این برای آن بود که تو را نجات بدهم.



بنابراین این تعدد و تنوع و تغیر در خطابات که موجب تعارض‌های غیرمستقر و تقیید و تخصیص شده است؛ اولاً بخش عمده آن طبیعت این عالم ماده و عالم انسانی و طبیعی عقلایی است. یک بخش کمی از آن هم با علم، عمدی انجام شده است این در نظام شرع که شارع مقنن است، حکیم است و عالم و عارف به همه زوایا است.

در نظام عالم طبیعت آنجا هم این قانون است و هم جهل است که در عالم ثبوت خود را کامل نمی‌دانسته است، اما در شرع در عالم ثبوت این قواعد نیست، ممکن است این جور بگوییم. (این بحث خیلی مهم است. در حد یک کتاب جامع و پایان‌نامه قوی است) ولی اینکه همه طبیعی و غیر اختیاری و فهری است؟ ممکن است بعضی جاها با عنایت و اغراض وجود دارد.

تکرار بحث

ممکن است کسی بگوید که نظام تعارض مستقر و غیرمستقر و احوالی مثل تخصیص و امثال اینها در دو جا وجود دارد؛

- ۱- در مقنن جاهل که محیط نیست
- ۲- در مقنن محیط عالم ولی در عالم اثبات، آن هم به خاطر ضرورت‌هایی که پیدا شده است، یا مصالحی که می‌دیده است.
- ۳- در مقنن و شارع حکیم عالم و ظرف نفس الامر او، اراده جدیه او، آنجا اینها نیست، آنجا فقط عموم و خاص و شخصی بودن و عام بودن و تخصص و امثال اینها. سه حالت دارد، دو جا هست، یک جا نیست.

این تابع اصطلاح است؛ اگر بگوییم در آن اراده واقعیه ثبوتیه را حکم نمی‌نامیم، این عوارض حکم به این معنا است. اگر حکم بنامیم، می‌گوییم در حکم در آن مرتبه است.

عمده در واقع مسئله این است که عالم اثبات و نفس الامر و ثبوت هست و اینها باهم فرق می‌کند اینها همه برای عالم اثبات است، دلیل هم آن محدودیت‌های فهری و احياناً مهندسی‌شده‌ای است که وجود دارد این تغیر و تغیر و تفاوت و احوال متفاوت تعارض مستقر و غیرمستقر دارد. این یک بحث بسیار مهمی بود.

در عالم عقل

می‌شود این طور گفت در احکام عقلیه، می‌شود گفت که دو عقل وجود دارد؛

- ۱- عقل تام محیط که آن نفس الامر عقل تام است
- ۲- عقل مشوب غیر تام

در عقل تام محیط، باید با آن شارع حکیم محیط مقایسه کنیم گفتیم در شارع حکیم محیط در نفس امر و عالم واقع و آن جعل واقعی که حال حکم بنامیم، یا ننامیم، آن اراده واقعیه جدیه، در آن مرتبه گفتیم تخصیص و تقیید و تعارض و این حرف‌ها وجود ندارد، اینها همه برای مرحله بعد است.

در عقل هم ممکن است بگوییم؛ عقل تام واقع عین همان اراده واقعیه شرع است، مثل عالم جعل شارع است، نه تعارضی وجود دارد نه تخصیصی است نه حکومتی است نه ورودی است برای اینکه در آن مستوی و در آن تراز، عقلی است که تمام این مصالح و مفاسد و شرایط مؤثر در حکم آنجا حاضر است؛ معلوم است که در آنجا لا تخصیص فی الاحکام العقلیه، لا تقیید فی الاحکام العقلیه، لا حکومت، لا ورود فی الاحکام العقلیه در آن مرتبه راقیه و واقع کامل.



اگر عقل مشوب شد، عقل ناقص، عقل مبتلای به این که همه چیز را کامل و فوری نمی‌تواند بفهمد، آنجا می‌شود. عقل او گفت الصدق حسن و عقل ناقص، غافل بود، بعد دقت کرد دید یک جایی هم لیس بحسن برای اینکه محیط بر مسئله نبود. لذا در عقل ناقص تخصیص متصور است، منتهی این عقل ناقص است و ارزشی ندارد.

تشابه و تفاوت نظام عقلی و نظام شرعی

از یک جهت مثل هم شد برای اینکه در هر دو در آن مرتبه راقی محیط بر همه جهات این نظام تعارض مستقر و غیرمستقر و تخصیص و تقیید نیست. در مرحله پایین هست تفاوت در این است که در نظام عقلی، عقل ناقص مشوب ارزشی ندارد، این روی جهل و ناتوانی است، ولی در نظام تقنین و تشریع، فلسفه‌ای دارد، یک واقعیت موجودی بوده است که راهی جز آن نظام تبیین و تشریع وقتی می‌خواهد در قالب الفاظ برسد راهی جز این ندارد، شرایط خود پیامبر و ائمه، حوادثی که پیش آمده است، آن عدم امکان جمع همه چیز در یک زمان، ده‌ها عامل موجب شده است این نظام این جور بیاید؛ این طبیعی و قابل قبول است، منتهی در عقل هم طبیعی است ولی عامل آن، عامل جهل است، به خاطر جهل و نادانی این‌ها پیدا شده است ولی در آنجا اینها مهندسی شده است، به خاطر شرایطی که وجود دارد، یک تفاوت این‌جوری دارد.

نکته مهم

این است که این عقل ما، عقل مشوب است، عقل مشوب و عقل ناقص چقدر می‌تواند مورد اعتماد قرار بگیرد، باید بحث کنیم. البته این که این عقل الان که ما به آن می‌پردازیم چقدر اعتبار دارد این طبعاً... فعلاً همه حرف‌های ما در عقل است منتهی یک وقت می‌گوییم عقل محیط است، یک قضیه‌ای که می‌گوییم آنجا تخصیص نیست یک وقت‌هایی عقل مشوب است که می‌تواند یک وقت توجه نداشته و بعد توجه پیدا کرد ممکن است، بگوییم همین را تخصیص می‌زند، تقیید می‌زند. ممکن است بگوییم روی جهل بوده است و تخصیص جهلی و خیالی است و واقعی نیست. از نگاه ما عقل کامل در غیر معصوم اصلاً نیست.

تراحم:

تراحم در عالم شرع و عالم عقل، تراحم ثبوتی و اثباتی، داستان آن چیست؟